



آمریکا و اسلام سیاسی

فواز ای. جرجیس، *آمریکا و اسلام سیاسی*، سید محمد کمال سروریان، تهران،
پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ۴۳۴صص

مقدمه

اسلام سیاسی از پدیده‌های معاصر است که کتب بسیاری درباره آن تألیف شده است. تألیف این کتاب، بیانگر اهمیت اسلام سیاسی در سیاست بین‌المللی جهان کنونی است. بخش مهمی از این کتاب در آمریکا تألیف شده که نشانگر توجه دستگاه سیاست خارجی آمریکا به این موضوع می‌باشد. در عین حال به رغم حجم زیاد تألیف‌های موجود، از ابهامات درباره اسلام سیاسی کاسته نشده و درباره ماهیت و اهداف آن برداشت‌های گوناگونی به چشم می‌خورد. فواز جرجیس در کتاب آمریکا و اسلام سیاسی، تلاش دارد تا سیاست خارجی آمریکا درباره اسلام سیاسی را مورد مطالعه قرار دهد.

مؤلف در مقدمه خود مؤلفه‌های مؤثر بر مواضع آمریکا در قبال اسلام سیاسی را موارد زیر می‌داند: عدم تمایل آمریکا نسبت به دشمنی صریح با اسلام‌گرایان، بدگمانی عمیق درباره جهت‌گیری و دستورالعمل فعالان اسلام‌گرا و تردید در مورد امکان سازش اسلام و دموکراسی. مؤلف در فصل اول پس از بحث اجمالی درباره نزاع تاریخی آرمانگرایی و واقع‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا، بر اساس دو رویکرد، بدبینی‌های موجود در سیاست خارجی آمریکا نسبت به اسلام سیاسی را مورد توجه و تبیین قرار می‌دهد. نگرش اول بر نقش ارزش‌های فرهنگی آمریکا تأکید دارد. اسلام سیاسی در تضاد با ارزش‌های آمریکایی قرار دارد و از این رو

از نظر اکثر آمریکایی‌ها اعراب و مسلمانان خطرناک، غیردموکراتیک و غیرقابل اعتمادند. آمریکایی‌ها از فرهنگ اسلامی تلقی خصمانه دارند و آن را تهدیدی نسبت به ارزش‌های فرهنگی خود می‌دانند. در نگرش دوم، سیاست و امنیت در کانون تحلیل قرار می‌گیرد. این مؤلفه‌ها اهمیت زیادی دارند زیرا تأثیر سریع و فراوانی بر مقامات آمریکایی می‌گذارند. مواردی چون امنیت اسرائیل، دسترسی به نفت، حمایت از رژیم‌های طرفدار غرب، مبارزه با تروریسم و تسلیحات هسته‌ای در این چارچوب قرار می‌گیرند. از این منظر آنها از پیامدهای سیاست خارجی اسلام انقلابی در صورت کسب قدرت سیاسی هراس دارند و آثار آن را بر ثبات منطقه مخرب می‌دانند.

مؤلف در فصل دوم با اشاره به دو گروه تقابل‌گرایان و سازش‌گرایان در محافل فکری و روشنفکری آمریکا در قبال اسلام سیاسی به بررسی دیدگاه‌ها و توصیه‌های هر یک از آنها می‌پردازد. تقابل‌گرایان، دیدگاه تندی نسبت به اسلام دارند و آن را ذاتاً غیردموکراتیک می‌دانند. آنان برای مهار اسلام آن را با کمونیسم مقایسه می‌کنند. در مقابل، سازش‌گرایان اسلام را ذاتاً ضدغربی یا ضددموکراتیک نمی‌دانند و تهدید اسلام را اسطوره‌ای غربی تلقی می‌کنند که با واقعیت تاریخی مسلمانان و اصول اسلام فاصله بسیار دارد.

فصل سوم به بررسی عوامل مؤثر در بدبینی و ذهنیت منفی آمریکائیان نسبت به اسلام سیاسی اختصاص دارد که شامل موارد ذیل می‌شود:

۱. تأثیر انقلاب اسلامی و به ویژه گروگان‌گیری در ایران که موجب تقویت برداشت افراطی و تند از اسلام‌گرایی در آمریکا شد.
۲. هراس از تروریسم و اقدامات خشونت‌باری که در سالهای اخیر در خاک آمریکا صورت گرفته است.

۳. نقش رسانه‌ها به عنوان عناصر مؤثر در تصویرسازی منفی از مسلمانان.

۴. نقش اسرائیل و تلاش دایمی این کشور برای ارائه تصویر نامناسب از مسلمانان.

۵. نفوذ کنگره آمریکا به ویژه در سیاست خاورمیانه‌ای آن کشور.

مؤلف در فصل چهارم سیاست خارجی دولت‌های کارتر، ریکان و بوش در قبال اسلام سیاسی را بررسی می‌کند. دولت کارتر، قبل از انقلاب اسلامی کمونیسم را به عنوان تهدید

اصلی قلمداد می‌کرد؛ اما پس از وقوع انقلاب اسلامی، تلقی دولت وی تا حدی متحول شد. در این دوره بحران موجود بین ایران و آمریکا از دو دیدگاه تحلیل می‌شد. یکی دیدگاه فرهنگی که اختلافات فرهنگی بین دو کشور را مهم قلمداد می‌کرد و دیگری دیدگاه امنیتی - راهبردی که بر آثار امنیتی انقلاب اسلامی متمرکز می‌شد. در ادامه این فصل، سیاست خارجی دولت ریگان درباره اسلام سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به رغم آنکه بیانات ریگان در مقابله با بنیادگرایی اسلامی بسیار تند و خصمانه بود و آن را با فاشیسم و کمونیسم مقایسه می‌کرد، اما دولت وی نیز نتوانست در عمل بر آن به عنوان تهدید اصلی آمریکا متمرکز شود. حتی این دولت در صدد استفاده از نیروها و جنبش‌های اسلامی در مبارزه با کمونیسم برآمد. در نهایت در دوره جورج بوش بود که در پی فروپاشی اتحاد شوروی، بحث جدی درباره اسلام سیاسی در دستگاه سیاسی خارجی آمریکا آغاز شد. رشد جنبش‌های اسلامی در دهه ۹۰ نیز عامل دیگری در افزایش توجه به این پدیده به حساب می‌آید. ترس از نفوذ اسلام‌گرایان موجب شد آمریکا از کودتای نظامی در الجزایر و سرکوب شیعیان توسط صدام حمایت کند.

فصل پنجم نیز به بررسی تفصیلی سیاست خارجی دولت کلینتون در قبال اسلام سیاسی می‌پردازد. کلینتون برخلاف اسلاف خویش موضع متعادل‌تری در قبال اسلام و مسلمانان داشت؛ اما در عمل موضع تندتری در پیش گرفت. کلینتون به رغم آنکه نقاط مشترک مسلمانان و مسیحیان را برجسته می‌کرد، اما در عمل چندان به دیدگاه‌های خود پایبند نبود و دلیل آن ترسی بود که وی از موضع اسلام‌گرایان درباره صلح اسرائیل و فلسطین داشت؛ موضوعی که محور اصلی سیاست خارجی وی در خاورمیانه را شکل می‌داد.

مؤلف در فصل ششم به مطالعه موردی سیاست خارجی آمریکا در قبال کشورهای می‌پردازد که در آن اسلام‌گرایان از نفوذ بسیاری برخوردار بوده‌اند. ایران اولین کشوری است که موضوع مطالعه واقع می‌شود. مؤلف اظهارات و مواضع دولت کلینتون درباره ایران را بر حسب دو موضوع امنیت و فرهنگ بررسی می‌کند. برحسب مورد اول، مخالفت ایران با سازش اعراب و اسرائیل بیش از همه موجب خشم دولت کلینتون می‌شد. همچنین ایران متهم به حمایت از تروریسم و تلاش برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای بود. در برداشت امنیتی، ایران تهدیدی برای صلح منطقه‌ای و جهانی به شمار می‌رفت. از منظر فرهنگ نیز آنان مخالفت‌های

ایران را ناشی از اعتقاد آن به نظام ارزشی کاملاً متفاوتی از نظام ارزشی آمریکا تلقی می‌کردند. این برداشت‌ها مواضع سرسختانه دولت کلinton در قبال ایران را در پی داشت و سخت‌ترین تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی دولت آمریکا تا آن زمان را بر ایران تحمیل کرد. استدلال اصلی دولت کلinton این بود که تحریم دیپلماتیک بدون تحریم اقتصادی غیرمعقول، غیرمنطقی و بی‌اثر است. در پایان، مؤلف استدلال می‌کند که آمریکا به وسیله گفتگو می‌تواند برخی زمینه‌های مشترک با ایران را برای همکاری فعال کند.

الجزایر کشور بعدی است که مؤلف به بررسی سیاست خارجی آمریکا در قبال آن پرداخته است. دولت کلinton برخلاف دولت بوش که در ابتدا از کودتای نظامیان حمایت کرده و در این زمینه تسلیم موضع فرانسه شده بود، به دنبال ارزیابی دقیق‌تر از جبهه نجات اسلامی و اوضاع سیاسی الجزایر برآمده و تلاش می‌کرد دو طرف را به مصالحه ترغیب کند. با این حال، مقامات آمریکایی همواره نگران بوده و هستند که به قدرت رسیدن اسلام‌گرایان اصول‌گرا در الجزایر، علاوه بر تهدید دموکراسی، اسلام‌گرایان مصر، تونس و مراکش را هم تشویع کند. به هر حال دولت کلinton تلاش کرد ضرورت گفتگو با عناصر اپوزیسیون سکولار و اسلام‌گرا را به رژیم الجزایر یادآور شود. مصر کشور بعدی مورد بررسی است که به دلیل نقش کلیدی آن در صلح خاورمیانه اهمیت بسیاری در سیاست خارجی خاورمیانه آمریکا دارد. آمریکا به دنبال ثبات مصر است و در ابتدای بی‌ثباتی‌های آن کشور ارتباطاتی را با جنبش‌های اسلام‌گرا آغاز کرد، اما اهمیت ثبات موجب شد که این کشور از سال ۱۹۹۴ از حکومت مبارک پشتیبانی بیشتری کند و اسلام‌گرایان را مورد بی‌توجهی قرار دهد.

ترکیه آخرین کشوری است که از سوی مؤلف مورد بررسی قرار گرفته است. این کشور پس از پایان جنگ سرد جایگاه بارزی در سیاست خارجی آمریکا داشته و نقش مهمی در مسایل مربوط به خاورمیانه، بالکان و اروپا ایفا کرده است. مقامات آمریکایی ترکیه را به عنوان کشوری که می‌تواند رقیبی جدی برای دیگر کشورهای اسلامی باشد مورد توجه قرار می‌دادند، اما پیروزی اسلام‌گرایان به رهبری نجم‌الدین اربکان، مقامات آمریکا را شگفت‌زده و نگران ساخت. دولت کلinton راه گفتگو با حزب رفاه را برگزید و به اربکان وعده داد که تا زمانی که منافع این کشور در منطقه با سیاست‌های دولت وی تهدید نشود، با آن دولت همکاری خواهد

کرد. مؤلف در پایان و در خلال نتیجه‌گیری خود توصیه‌های سیاسی جدیدی را برای سیاست خارجی آمریکا ارائه می‌کند تا در رفتار آمریکا با اسلام‌گرایان مورد توجه واقع شود.

ب. نقد و بررسی کتاب

کتاب آمریکا و اسلام سیاسی سیر تاریخی جامعی را از سیاست خارجی آمریکا در قبال اسلام سیاسی ارائه می‌کند. در عین حال، مطالب کتاب معرف وجود تنش‌ها و تعارضات جدی در سیاست خارجی این کشور در مورد اسلام‌گرایی است که ناشی از ناتوانی آنها در درک کامل موضوع از یک سو و تلاش‌ها و نیازهای سیاسی و تبلیغاتی آنها از سوی دیگر است. مطالبی که جرجیس همواره مورد تأکید قرار می‌دهد، بیانگر ابهامات دایمی در سیاست خارجی آمریکا در قبال گروه‌های اسلام‌گرا و دولت‌های اسلامی است. در عین حال کتاب نشان‌دهنده وضعیت بسیار منفی موجود در غرب و آمریکا در مورد مسلمانان است که البته مرز واقعیت و تبلیغات در این زمینه کاملاً به هم ریخته است. مؤلف از تصویر عمومی موجود در اذهان عمومی غرب درباره مسلمانان وضعیتی را ترسیم می‌کند که بسیار منفی و تیره است ولی هرگز روشن نیست که این تصویر، ساخته و پرداخته رسانه‌هاست یا اینکه واقعاً افکار عمومی در آمریکا چنین تصویر و برداشت منفی‌ای از مسلمانان دارند و رسانه‌ها در واقع تلاش می‌کنند این باورها را با واقعیت تطبیق دهند.

در مقام نقد این کتاب، در وهله اول باید گفت که سطح نوشته در اغلب موارد بسیار نازل و در حد روزنامه‌نگاری است. مؤلف نقل قول‌های فراوانی را از افراد مختلف در سطوح فکری، سیاسی و اجرایی متفاوت ارائه می‌کند و این امر موجب می‌شود که متن از لحاظ نظری عمق و یکدستی لازم را نداشته باشد. متن اغلب در حد گزارش‌های توصیفی صرف باقی می‌ماند و بسیاری از مطالب آن در ردیف اطلاعات دست دوم و فاقد ارزش تحلیلی به حساب می‌آیند. در عین حال، مطالب واحد از زبان افراد مختلف به دفعات تکرار می‌شوند و یا موضوع واحدی از سوی یک نویسنده در چند جا ذکر می‌شود. البته آشفتگی این کتاب به مراتب کمتر از آشفتگی دستگاه سیاست خارجی آمریکا در قبال اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی است.

مؤلف در ابتدای بحث مطالبی را در مورد کشمکش آرمان‌گرایی و عمل‌گرایی در سیاست خارجی آمریکا مطرح می‌کند که اولی اخلاق‌گرا بوده و دومی بیشتر واقع‌گرا و قدرت‌محور است. در عین حال به رغم گستردگی این بحث در کتاب‌های مربوط به سیاست خارجی، هنوز نمی‌توان برای این سؤال پاسخی یافت که از لحاظ تاریخی واقعاً چه زمانی سیاست خارجی آمریکا در عمل آرمان‌گرایانه بوده است؟ به نظر می‌رسد که در صورت وجود دیدگاه آرمان‌گرایانه در سیاست خارجی آمریکا، در عمل، اقدامات این کشور همواره بر اساس اصول واقع‌گرایانه پیگیری شده و از این طریق بر قدرت آن افزوده شده است. مؤلف در راستای بحث فوق از انزواجویی در زمان صلح و فعال‌گرایی اخلاقی در زمان جنگ در سیاست خارجی آمریکا یاد می‌کند. در حالی که آمریکا در قرن نوزدهم، انزواجویی را با هدف گسترش سرزمینی در قاره آمریکا پیگیری کرد. مداخله این کشور در دو جنگ جهانی اول و دوم نیز در سال‌های پایانی این جنگ‌ها اتفاق افتاد. ورود دیر هنگام آمریکا به جنگ نقش مهمی در تقلیل خسارات وارده به آن داشت. در عین حال به اذعان خود مؤلف، آمریکا به رغم آنکه طرفدار حق تعیین سرنوشت بود، اما تا نیمه دوم قرن بیستم سیاست خود را در قبال حمایت و حق تعیین سرنوشت، تغییر نداد. بر این اساس می‌توان کتاب را از جنبه‌های ذیل مورد نقد قرار داد.

یک. مؤلف کتاب، اسلام سیاسی، اسلام‌گرایی، احیاء‌گری اسلامی، اسلام‌گرایان و عمل‌گرایی اسلامی را در یک معنا و مفهوم به کار برده است. حال آنکه در بسیاری از تحلیل‌های موجود، بین این مفاهیم تفاوت‌هایی قایل می‌شوند تا مرزبندی بهتری از نیروهای مختلف موجود در جهان اسلام صورت گیرد.

دو. کتاب مشحون از تناقض است. برای مثال در صفحه ۳۷ گفته شده که به جز چند مورد اندک، به نظر نمی‌رسد نخبگان سیاست خارجی ایالات متحده با این ادعا موافق باشند که اسلام تهدیدی علیه غرب است. در حالی که در صفحه ۳۲ ادعا شده که از بین رفتن تهدید اتحاد شوروی مقامات آمریکایی را وادار کرد تا تهدیدهای جدید نسبت به منافع ایالات متحده و متحدین آن را مجدداً مورد ارزیابی قرار دهند که در این میان اسلام سیاسی مورد توجه واقع شد. یا در جای دیگر گفته شده که مقامات ایالات متحده به روشنی تشخیص می‌دهند که این

کشور با مجموعه جدیدی از مخاطرات بالقوه مواجه می‌باشد که عمدتاً ناشی از اسلام افراط‌گراست. (ص ۴۵)

سه. مؤلف در فصل دوم، فضای دوقطبی شده بین دانشگاهیان و روشنفکران آمریکایی را مطرح می‌کند که شامل تقابل‌گرایان و سازش‌گرایان بوده و سیاست خارجی آمریکا را متأثر از این دو جریان و در واقع مابین این دو خط‌مشی قرار می‌دهد. در حالی که در واقع تقابل‌گرایان در سیاست خارجی به لحاظ کمی و میزان تأثیرگذاری از قدرت بسیار بیشتری برخوردارند.

چهار. مؤلف در مقام سطح تحلیل، روشن نمی‌کند که آیا برخورد فرهنگی نتیجه اختلاف بین اسلام و غرب بوده یا برخورد منافع و اختلافات استراتژیک، زمینه را برای این رویارویی فراهم کرده است؟ هانتینگتون و برنارد لوئیس موضوع را از منظر برخورد فرهنگی مورد بررسی قرار می‌دهند. اصولاً تقابل‌گرایان معتقدند که جنگ بر سر منافع مادی نیست. (ص ۵۴) مؤلف به نقل از هانتینگتون عنوان می‌کند که سنت‌های فرهنگی ریشه‌دار مانع توسعه دموکراتیک است و اسلام ذاتاً غیردموکراتیک می‌باشد. در حالی که هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی می‌نویسد:

«تساوی‌طلبی، اراده و اختیار از موضوعات اصلی اسلام است... دین اسلام بدین ترتیب دارای اصولی است که می‌تواند با دموکراسی سازگار باشد یا نباشد.» (موج سوم دموکراسی ترجمه احمد شهسا، ۱۳۷۸، ص ۳۳۶)

برنارد لوئیس، دانیل پاییز، آموس پرلم‌ماتر و افراد دیگری نیز برخورد فعلی اسلام‌گرایان و غربی‌ها را به تضاد تاریخی اسلام و مسیحیت ربط می‌دهند. برنارد لوئیس معتقد است که رویارویی فعلی اسلام‌گرایان با غرب ریشه در تضاد و دشمنی مسلمانان با میراث یهودی - مسیحی دارد (ص ۵۵) و اسلام‌گرایان به میراث و سنت مسیحی ما حمله می‌کنند. سؤال این است که برنارد لوئیس بر چه اساسی ریشه برخورد فعلی را در رویارویی دینی اسلام و مسیحیت جستجو می‌کند؟ آیا اصولاً مدرنیته مبتنی بر مسیحیت است که برنارد لوئیس این دو را یکی می‌پندارد؟ اگر واقعاً اینگونه بود، چرا در دوران جنگ سرد سخنی از این رویارویی تاریخی در میان غربیان نبود و با فروپاشی شوروی این بحث در محافل علمی و سیاسی غرب مطرح شد؟ مؤلف همچنین مدعی است که آمریکا تصویر خود از اسلام به عنوان یک کابوس

را از اروپای مسیحی به ارث برده است. سؤال این است که چرا آمریکا ضدیت کنونی اروپا با مسیحیت را به ارث نبرده و تفکر دینی آنها کاملاً متفاوت از اروپایی‌هاست؟ در عین حال مؤلف خود نیز به این موضوع اشاره می‌کند که فروپاشی شوروی در خلق ذهنیت تهدید سبز به جای تهدید سرخ در ذهن استراتژیست‌های آمریکا بسیار مهم بوده است (ص ۳۲) و حتی از این هم فراتر می‌رود و معتقد است که در دهه ۸۰، آمریکائیان از احساسات اسلامی برای مهار کمونیسم در افغانستان و دیگر کشورها استفاده کردند و حتی از ضرورت ایجاد ائتلاف اسلامی علیه شوروی سخن گفتند.

پنج. مؤلف در فصل سوم چند مورد را به عنوان عوامل تخریب چهرهٔ مسلمانان در آمریکا مطرح می‌کند که سه عامل اصلی آنها رسانه‌ها، اسرائیل و نفوذ کنگره آمریکاست. این عوامل نشانگر میزان تأثیرگذاری یهودیان در این زمینه می‌باشد. در واقع موضوع اخیر این سؤال را تداعی می‌کند که تا چه حد تصویر آمریکائیان از اسلام و مسلمانان واقعی است؟ در حالی که خود مؤلف معتقد است که تصویر آمریکائیان از مسلمانان به شدت از رسانه‌های تحت حاکمیت یهودیان متأثر است، چگونه انتظار دارد که تصویری واقعی از مسلمانان در آنجا وجود داشته باشد؟ کنگره آمریکا به شدت تحت‌الشعاع نفوذ یهودیان است و البته مداخله‌های کنگره در سیاست خارجی، انتقاد جدی بسیاری را در آمریکا برانگیخته است.

شش. مؤلف همواره سعی می‌کند سیاستمداران آمریکا را به نوعی معرفی کند که انگار آنها همواره تلاش کرده‌اند تا تنفر موجود در اذهان عمومی آمریکا را نسبت به مسلمانان کمتر کنند. (ص ۲۶) در حالی که واقعیت این است که سیاستمداران آمریکایی در سطح بالا نقش مهمی در خلق چنین تصویری از مسلمانان داشته‌اند و خود همواره به صورت مستقیم یا تلویحی به این موضوع دامن زده‌اند. اینکه کتاب سرشار از اظهارنظرهای متعارض رؤسای جمهور، دیپلمات‌ها و کارشناسان ارشد آمریکا درباره اسلام سیاسی است، بیانگر همین مسأله است. معمولاً مقامات آمریکا در سطح نظری حرف‌های متعارض بسیاری می‌زنند. گاه اسلام و تروریسم را از هم تفکیک می‌کنند، گاه آنها را در کنار هم به کار می‌برند و گاه بر ضدیت اسلام با دموکراسی و فرهنگ غربی تأکید می‌کنند. (ص ۶۰) این امر نشان می‌دهد که برداشت آنها از نسبت اسلام با این مقوله‌ها ناشی از حوادث روزمره است. اگر اقدامی تروریستی در هر

گوشه دنیا روی دهد، بلافاصله تبلیغات منفی علیه اسلام شروع می‌شود. در واقع این مواضع متضاد بیانگر نبود تحلیل جدی، منسجم و علمی از نسبت اسلام با این مسایل است. تضاد رفتاری سیاستمداران آمریکایی از این هم بیشتر است؛ آنها در عمل همواره به صورت عام سیاست‌های ضد اسلامی را در پیش گرفته‌اند که موارد متعددی از آنها در کتاب آمده است. (ص ۹۷)

هفت. ابهامات موجود در زمینه برخورد آمریکا با اسلام سیاسی در مورد ایران به طور ویژه‌ای قابل بررسی است. مؤلف در فصل مربوط به رفتار آمریکا با ایران به تلویح از ناکامی آمریکائیان از درک شرایط ایران، شناخت رهبران مذهبی، ناکامی در جمع‌آوری اطلاعات درست، تحلیل‌های نادرست در مورد آینده انقلاب اسلامی و شکست در برقراری رابطه با نیروهای مؤثر در نظام انقلابی یاد می‌کند. مؤلف در اینجا نیز سعی می‌کند موضوع اختلاف را به سطح فرهنگ تقلیل دهد و این در حالی است که همزمان بر اهمیت محاسبات امنیتی و راهبردی تأکید کرده و محاسبات امنیتی را زیربنای بدگمانی آمریکایی‌ها نسبت به ایران می‌داند و در نهایت معلوم نیست کدام‌یک را بر دیگری ترجیح می‌دهد؟ واقعیت این است که برخورد آمریکا با ایران و جریان اسلام سیاسی بیش از آنکه انعکاس تضاد فرهنگی باشد، ناشی از تضاد منافع راهبردی است. چرخش سیاست خارجی آمریکا در همکاری با اسلام‌گرایان، بعد از حمله اتحاد شوروی به افغانستان، مؤید این مسأله است. این تضادهای رفتاری ناشی از اولویت‌های چندگانه استراتژیک است. (ص ۱۳۵) مؤلف همچنین به سیاست ناروشن دولت بوش در الجزایر اشاره می‌کند که در آنجا آمریکائیان به خاطر منافع استراتژیک خود دموکراسی را نادیده گرفتند و از سرکوب علیه دموکراسی در الجزایر به طور تلویحی حمایت کردند. (ص ۱۴۲) جرجیس این موضوع را اینگونه توجیه می‌کند که آمریکا با حمایت از کودتای نظامی در الجزایر ثبات را بر آزمون دموکراسی ترجیح داد و اصول کانتی را در مذبح سیاست واقعی فدا کرد. (ص ۱۲۳) واقعیت این است که در سیاست خارجی آمریکا همیشه این اصول فدای واقع‌گرایی شده، اما سؤال در مورد الجزایر این است که آمریکائیان بر چه اساس ادعا کردند که اسلام‌گرایان پس از کسب قدرت، دموکراسی را زیر پا خواهند گذاشت؟

هشت. مؤلف در ص ۸۶ کتاب می‌نویسد که در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در مبارزه بین ملی‌گرایی پوپولیستی و اسلام، آمریکا جانب اسلام را گرفت. این موضوع صرف‌نظر از ابهام آن، باز هم مؤید این مسأله است که ملاحظات استراتژیک، سیاست خارجی آمریکا را در این موارد رقم می‌زند. همچنین مؤلف در صفحه ۸۷ اسلام سیاسی را به موضوع تحریم نفتی غرب در خلال جنگ ۱۹۷۳ مصر با اسرائیل پیوند می‌دهد که ادعایی فاقد دلیل است.

نه. در بخش مطالعات موردی، چهار کشور ایران، مصر، الجزایر و ترکیه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. سیاست خارجی آمریکا در تمامی این کشورها حاکی از شدت عمل در مقابل اسلام‌گرایان بوده است. این در حالی است که رژیم‌های حاکم در مصر و الجزایر، در مواردی همواره حقوق بشر را نقض کرده، مخالفت‌های سیاسی را سرکوب و اسلام‌گرایان را تحت تعقیب قرار داده‌اند. در عین حال آمریکا بازهم بی‌توجه به معیارهای دموکراتیک، در مواردی که اسلام‌گرایان از طریق دموکراتیک نیز به قدرت رسیده‌اند، آنان را تحت فشار قرار داده‌اند. این فشارها و حمایت‌های آمریکا از گروه‌های حاکم در این کشورها نقش مهمی در شکست و نابودی اسلام‌گرایان داشته است. در مصر دولت مبارک با اتکاء به حمایت واشنگتن، اخوان‌المسلمین را سرکوب کرد. در ترکیه نیروهای نظامی و سکولارها احزاب اسلام‌گرا را به شدت سرکوب کردند که بازهم با تشویق و حمایت تقابل‌گرایان در آمریکا صورت گرفت. (ص ۲۹۹) بر این اساس آمریکا چگونه انتظار دارد که اسلام‌گرایان از این کشور دل‌خوشی داشته باشند، زمانی که به دلیل حمایت آمریکا از دولت‌های حاکم، حتی پس از کسب قدرت از طرق دموکراتیک نیز سرکوب شده‌اند؟

نتیجه‌گیری

در مجموع باید گفت که کتاب بیانگر تضادها، تعارض‌ها و ابهامات جدی در دستگاه سیاست خارجی آمریکا و محافل فکری آن کشور در درک اسلام سیاسی و ابعاد مختلف آن است. تقابل‌گرایان، موضوع را به اختلافات فرهنگی تقلیل داده و آنها منشاء سوءتعبیر می‌شوند. اینکه آنها به نوعی معتقد به همبستگی سیاسی میان جنبش‌های گوناگون اسلامی هستند ناشی از همین تصور است و حتی کسی چون جان‌اتان پری از این موضوع هم بسیار فراتر رفته و

اظهار نظر می‌کند که یک رهبر کاریزماتیک، مسلمانان را در قالب ارتشی شکست‌ناپذیر متحد خواهد کرد و آنها را آماده مبارزه با غرب خواهد نمود. برخی از آنها حتی از جمال عبدالناصر به عنوان شخصیت کاریزماتیک بنیادگرای عرب برای بسیج مسلمانان در قالب نیروی سیاسی فراگیر یاد می‌کنند. (ص ۵۷) این ادعاهای نادرست همگی ناشی از آن پیش فرض غلط است. در حالی که برخلاف ادعای این گروه ریشه اصلی اختلاف، جنگ قدرت است و دنیای اسلام نیز شاهد تنوع بسیار گسترده جنبش‌های اسلام‌گراست. از سوی دیگر افرادی چون کرک پاتریک و میلر عدم تمایل اعراب و مسلمانان به پیروی از دموکراسی را نشانه عدم عقلانیت و واپس‌گرایی آنها می‌دانند. این در حالی است که «عدم تمایل مسلمانان به دموکراسی» ادعایی کاملاً غلط و حتی آشکارا مغایر با درخواست‌های اسلام‌گرایان در بسیاری از کشورهای اقتدارگرای منطقه است. بدفهمی از اسلام سیاسی در قسمت‌های مختلف کتاب هویدا است. مثلاً آنتونی لیک برای تفکیک اسلام میانه‌رو از اسلام افراط‌گرا، معتقد است که مسأله اسلام‌گرایان تندرو، اسلام نیست؛ بلکه آنها به دنبال قدرت سیاسی‌اند. (ص ۱۷۹) در این خصوص باید گفت که به رغم آنکه نخبگان سیاسی آمریکا سعی کرده‌اند از فضای روشنفکری و رسانه‌ای موجود بر ضد اسلام سیاسی فاصله گرفته و موضع متعادلی در پیش بگیرند، ولی به‌طور شگفت‌آوری در عمل بر اساس همان توصیه‌های تقابل‌گرایان عمل می‌کنند و سازش‌گرایان مورد عنایت جدی در سیاست‌گزاری نیستند. آنان در حرف مثل سازش‌گرایان بوده‌اند ولی در عمل توصیه‌های تعامل‌گرایان را به کار بسته‌اند. برای مثال کلیتون با اینکه بیشترین خوش‌بینی‌ها را از لحاظ نظری و گفتاری درباره اسلام و مسلمانان مطرح و دین اسلام را دین صلح، توسعه و تمدن معرفی کرد، (ص ۱۷ - ۱۸۲) در عمل بیشترین فشارهای اقتصادی را بر ضد ایران به مورد اجرا گذاشت. سیاست خارجی آمریکا همواره در عمل دچار تقلیل‌گرایی و بزرگنمایی توأمان در قبال اسلام سیاسی بوده و ناهماهنگی‌های جدی در گفتار و رفتار مقامات ایالات متحده در این خصوص وجود داشته است. در عین حال سیاست خارجی آمریکا در قبال اسلام سیاسی رفتار همان دامی شده است که در دوران اتحاد شوروی و در مقابله با کمونیسم دچار آن شده بود. در آن دوره آمریکا از هر رژیم نامطلوب در دنیا به بهانه مبارزه با گسترش کمونیسم دفاع می‌کرد. اینک در جریان مبارزه با اسلام سیاسی نیز بسیاری از

رژیم‌های سرکوبگر و غیردموکراتیک را به عنوان رژیم‌های متحد خود برگزیده و آن را در راستای دموکراسی تلقی می‌کند. (ص ۷۷۳) در واقع سیاست خارجی آمریکا در این زمینه پر از تعارض‌ها و تنش‌های جدی و حل‌ناشده است. البته در مقام مقایسه باید گفت که هیچ‌یک از دولت‌های قبلی آمریکا تا زمان جرج بوش دوم در نظر و عمل تا این حد افراطی با اسلام سیاسی و مسلمانان برخورد نکرده‌اند که البته حوادث یازدهم سپتامبر در این زمینه تأثیر جدی داشته است. سابقه برخورد آمریکا با اسلام سیاسی، طرح خاورمیانه بزرگ را با چالش‌ها و ابهامات جدی مواجه می‌کند. اینکه گسترش دموکراسی به هدف اساسی سیاست خارجی آمریکا در منطقه تبدیل شده با سؤالاتی روبرو است که تاریخچه سیاست خارجی آمریکا پاسخ روشنی به آن نمی‌دهد. هرچند که نمی‌توان روند اعتدال‌گرایی در بین اسلام‌گرایان را در این زمینه بی‌تأثیر دانست. به هر حال کتاب، بیانگر پیچیدگی برخورد آمریکا با اسلام سیاسی و کشورها در منطقه است و می‌بایست همواره مراقب این پیچیدگی بود.

مقصود رنجبر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی